

بررسی فرایند نوستالژی در دیوان حافظ شیرازی

علی مظاهری رودبالی

دانشگاه پیام نور سپیدان

مقدمه

نوستالژی، احساسی است که به صورت عمومی، طبیعی و ذاتی در میان افراد بشر بروز پیدا می‌کند. این اصطلاح که در روان‌شناسی به آن پرداخته شده، در ادبیات منظوم و منثور نیز وارد شده است. نوستالژی یا غم غربت در واقع حالت غم و اندوهی است که در هنگام مرور خاطرات گذشته به انسان دست می‌دهد. این حالت غم و اندوه عموماً با لذتی همراه است که انسان را در سکر و مستی فرو می‌برد. عواملی نظیر خاطرات دوران کودکی، ایام جوانی، از دست دادن عزیزان، اعضای خانواده، دوستان و... به نحوی که باعث مرثیه، گریه و اندوه شود؛ هم‌چنین دوری از وطن، مهاجرت، غم دوران پیری، تفکر در مورد مرگ، حسرت و دردمندی از گذشته که با شکایت و گله از زمانه و روزگار همراه است و آنچه که در

برگیرنده‌ی مسائل روحی و روانی است، همه و همه در ایجاد نوستالژی و غم غربت دخالت دارند.

نوستالژی از یک دیدگاه به دو نوع فردی و اجتماعی تقسیم می‌شود. نوستالژی فردی گاهی به صورت زودگذر و لحظه‌ای و گاهی به صورت مداوم و مستمر بروز پیدا می‌کند.

ریشه‌شناسی نوستالژی

نوستالژی (nostalgia) از دو کلمه‌ی یونانی nostos به معنی بازگشت به خانه و aligia به معنی درد و رنج ساخته شده است.

تعاریف نوستالژی در فرهنگ‌های فارسی و انگلیسی

تعاریف متعددی درباره‌ی نوستالژی آورده‌اند که از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: حسرت گذشته، غم غربت، یاد گذشته، دلتنگی، غربت‌زدگی، هوای وطن، غریبی، اندوهگینی و گرفتگی روحی به علت دوری از سرزمین مادری، درد وطن، حزن که به واسطه‌ی میل به دیدار دیار ایجاد می‌شود، میل به بازگشت به خانه و احساس غربت. در زبان فارسی اغلب نوستالژی را به غم غربت، احساس غربت (Homesickness) و حسرت گذشته ترجمه کرده‌اند. نوستالژی به طور طبیعی و غریزی در بین همه‌ی نژادها و تمام افراد انسانی رایج است و این احساس با گذشت زمان در اشخاص قوی‌تر می‌شود. در نهایت می‌توان گفت که نوستالژی به رؤیایی گفته می‌شود که از دوران گذشته‌ی پرافتخار نشأت بگیرد، گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست.

نوستالژی و ادبیات

نوستالژی یک اصطلاح روان‌شناسی است که به تدریج از متن‌های پزشکی کنار رفت و دیگر برای توصیف اختلالات بیماران به کار نرفت و رفته رفته وارد ادبیات شد. این فرایند، در ادبیات به احساسات رمانتیک و غم غربت اشاره داشت، همان‌طور که در آثار ویکتور هوگو به معنی درد سوزان دوری از وطن به کار رفته است. نوستالژی از دیدگاه ادبی، نوشته‌ای است که در آن خاطرات گذشته همراه با افسوس، حسرت و به صورت حزن‌آور به تصویر کشیده می‌شود. علوم ادبی با وجود حد و مرزهای مشخص به نوعی با هم در ارتباط هستند، در این میان ادبیات و روان‌شناسی ارتباط تنگاتنگی با هم دارند، به همین دلیل می‌توان رازهای درونی و شخصیت افراد را در نوشته‌ها و سخنان آن‌ها دریافت، بنابراین نوستالژی نیز که در روان‌شناسی مطرح است، در ادبیات هم قابل بررسی است. امروزه در ادبیات نوستالژی را به دو گونه‌ی شخصی و اجتماعی تقسیم می‌کنند. در نوستالژی شخصی شاعر یا نویسنده به زندگی فردی خویش نظر دارد؛ اما در نوستالژی اجتماعی موقعیت اجتماعی فرد برایش مهم و مد نظر است (شاملو، ۱۳۷۵: ۱۱).

نوستالژی غم غربت

بودن در غربت و زندگی کردن دور از دوستان و آشنایان باعث می‌شود که انسان به صورت مستمر، گذشته‌ی خود را بازخوانی کند و خاطرات گذشته را در ذهن خود مرور و مطالعه نماید تا ناراحتی و غم خود را کاهش دهد، این غم غربت و دلتنگی برای زادگاه، در افرادی که به دلایل مختلف وطن و زادگاه خود را ترک کرده‌اند به مراتب بیش‌تر است. آن‌چه که در پیدایش احساس غربت در انسان نقش اساسی دارد، همان جدایی از محیط خانه یا وطن است. در مکتب ادبی رمانتیک، غم غربت ناشی از دوری از بهشت و جایگاه اصلی است. شاعران کلاسیک فارسی که شعرشان دارای مایه‌های عرفانی زیادی است و دیدگاه

رمانتیکي دارند، این دنیا را تبعیدگاه می‌دانند. حافظ شیرازی نیز در چند غزل، احساس متعالی خود را از این‌که قفس دنیا شایستگی آن را ندارد که صفات ملکوتی خود را در آن به نمایش بگذارد، نشان می‌دهد. وی انسان را فرشته‌ای می‌داند که از جایگاه اصلی خود دور مانده و در این دیر خراب آباد گرفتار شده است. شلگل، شاعر معروف رمانتیک، می‌گوید: «روح انسان در زیر بیدبنان گریان تبعید است و روح که جایگاه معنویت در انسان است به دور از خانه و کاشانه‌ی پدری و واقعیش در این دنیا زندگی می‌کند» (سه‌یر و لووی، ۱۳۸۳: ۱۳۱). در ایران قبل از اسلام نیز مانویان معتقد بودند که «روح ما ذره‌ای از روشنایی است که در کالبد تیره‌ی تن اسیر شده، انسان، نی دور افتاده از اصل خویش است که باید به جایگاه اصلی خود برگردد» (دستغیب، ۱۳۷۳: ۲۲۱). مولوی، شاعر و عارف بزرگ قرن هفتم، نمونه‌ای از بهترین و زیباترین نوستالژی غم غربت، دوری از بهشت و معبود ازلی را در دفتر اول مثنوی معنوی در «نی نامه» به تصویر کشیده است. در این شعر «نی» نماد انسان کامل یا خود مولانا است که از اصل خویش جدا مانده و در غم جدایی از معبود ازلی ناله سر می‌دهد و در آرزوی رسیدن به «نیستان» نماد معشوق و آفریننده‌ی ازلی، است:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

(مولوی، ۱۳۷۳: نی‌نامه، ابیات ۱- ۵)

یکی از درون‌مایه‌های شعر حافظ غم غربت است که در غزلی با مطلع زیر دیده می‌شود.

فاش می‌گویم و از گفته‌ی خود دلشادم بنده‌ی عشقم و از هر دو جهان آزادم

(غ/۳۱۷)

حافظ در بیت دوم غزل حسرت و غم خود را از این‌که از گلشن قدس، بهشت، به دامگهی پر از حادثه، دنیا، افتاده است، بیان می‌کند و در ادامه احساس رمانتیک گونه‌ی خویش را همراه با تأسف و اندوه جدایی از بهشت به تصویر کشیده است، همان‌گونه که در قطعه‌ی صد و شانزده آتناوم نوشته‌ی فردریش شلگل که به منزله‌ی مانیفست مکتب رمانتیک تلقی می‌شود، چنین آمده است: «نوع ادبی رمانتیک، یگانه نوعی است فراتر از یک «نوع» و می‌توان گفت که نفس شعر است؛ زیرا به یک معنی، هر شعری رمانتیک است و باید باشد» (سید حسینی، ۱۳۸۹: ۲۳۲).

در این شعر رمانتیک حافظ، اندوهی است که عامل آن را حضرت آدم دانسته و باعث گرفتاری حافظ، نماینده‌ی نوع انسان‌ها، در این دیر خراب آباد شده است. در کشف الاسرار در تعریف غم و درد عشق عارف برای رسیدن به معشوق ازلی آمده است: «چه خوش دردی است درد مشتاقان در شوق و مهر تو» (میبدی، ۱۳۷۴: ۷۹).

طاير گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که در این دامگه حادثه چون افتادم

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم

(حافظ، غ/۳۱۷ / ۳ و ۲)

بنابراین، حافظ با ترجیح یار بر حور و دیگر نعمت‌های بهشتی که از مضامین شایع متون نظم و نثر عرفانی است، به توحید و ذات الهی بر می‌گردد و همان‌گونه که در دیگر غزل

هایش بارها به این مورد اشاره کرده است، علت العلل و فاعل حقیقی را بر همه‌ی این‌ها برتری می‌دهد.

سایه‌ی طوبی و دل‌جویی حور و لب‌حوض به‌هوای سر‌کوی تو برفت از یادم
نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم، حرف دگر یاد نداد استادم

(همان/۵۴و۵)

عشق مهم‌ترین رکن طریقت و مشکل‌ترین وادی‌ای است که سالک در آن گام می‌نهد و به همین دلیل پیوسته مورد توجه عرفا و ادبا بوده و درباره‌ی آن کتاب‌ها و رساله‌های متعدد و مختلفی نوشته‌اند که مهم‌ترین آن‌ها رساله‌ی نفیس و گران‌بهای «سوانح العشاق» احمدغزالی به زبان فارسی است. وی در این رساله به بررسی دقیق و عمیق موضوع عشق پرداخته؛ به طوری که عقاید ایشان مورد استفاده و بهره‌برداری عرفا و شعرای پس از وی قرار گرفته است. غزالی در مورد غم عشق می‌گوید: «عشق به حقیقت بلاست و انس و راحتی در آن غریب و عاریت است» (غزالی، ۱۳۸۵: ۳۴). او این بلا را عاملی برای قطع تعلقات و دلبستگی‌ها و خرابی ذات و هستی عاشق برای رسیدن به معشوق می‌داند. حافظ نیز که از عرفانی قوی در شعر بهره برده است، در این ابیات از عدم آگاهی در مورد طالع و بخت خود شکایت می‌کند و از زمانی که غلام حلقه به گوش می‌خانه‌ی عشق شده است، این غم عشق را برای خود خوشحال کننده می‌داند. درد عشق برای عاشق دردمند، درمان درد ساز است، زیرا « ذات عشق سرشته از تضاد و تناقض‌های فراوانی است که قیاس‌های منطقی را برای فهم حقایق عشق، باطل و عاری از معنی می‌کند؛ بنابراین عشق هم درد است و هم درمان» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۵۰). سپس با آوردن کلماتی چون یارب، سیل دمامد، اشک و غم در ابیات زیر نوستالژی و غم غربت را تداعی می‌کند و در این سیل ناشی

از هموم و غم‌ها که ممکن است بنیاد هستی او را زیر و زیر کند، از معشوق می‌خواهد که او را یاری کند:

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم
تا شدم حلقه به گوش در می‌خانه‌ی عشق هر دم آید غمی از نو به مبارک بادم
می‌خورد خون دلم مردمک دیده سزااست که چرا دل به جگر گوشه‌ی مردم دادم
پاک کن چهره‌ی حافظ به سر زلف ز اشک ورنه این سیل دمامد ببرد بنیادم
(حافظ، غ ۳۱۷-۶-۹)

نوستالژی جدایی از دوستان

یکی دیگر از غزل‌های حافظ که در آن شاعر نوستالژی جدایی از دوستان و یاران را به تصویر کشیده است و با آوردن ردیف «راچه شد» موسیقی غم انگیز آن را بالا برده است، غزلی است با مطلع :

یاری اندر کس نمی‌بینیم یاران را چه شد دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد

(غ ۱۶۹/۱)

حافظ این غزل را که یادآور ایام شیخ ابواسحاق است، در بیان یاد و دریغ وی از عهد مصاحبتش با شیخ ابواسحاق، یکی از محبوبترین ممدوحانش، سروده است. « با آن‌که تصریح به نام شاه شجاع در مدح و اشاره‌های ستایش‌آمیز به او در شعر حافظ بیش‌تر است، گویی علاقه و ارادت حافظ به شاه شیخ ابواسحاق عاطفی‌تر و عمیق‌تر می‌نماید» (خرم‌شاهی، ۱۳۸۳: ۷۵۴). حافظ تمام ابیات این غزل را همراه با سؤال مطرح می‌کند و این

نحوه‌ی سرودن حاکی از آن است که شاعر خاطرات شیرین زیادی از گذشته دارد و احساس غم غربت را به خواننده همراه با تأکید القاء می‌کند. در ادامه حافظ از این‌که از پرده‌ی مروت، مردی که اصیل و باگوهر باشد، ظهور نمی‌کند و هم‌چنین از نبود انسان‌هایی که حق دوستی را به جا بیاورند و همانند باد بهاری به روح افسرده‌ی او و همه‌ی افراد بشری را حیات و نشاط تازه‌ای بخشند، غمگین و ناراحت است و احساسات و عواطف انسانی خود را در نبود یاران باوفا و یکدل در این ابیات نشان می‌دهد:

آب حیوان تیره‌گون شد خضر فرخ پی کجاست خون چکید از شاخ گل باد بهاران را چه شد
کس نمی‌گوید که یاری داشت حق دوستی حق شناسان را چه حال افتاد یاران را چه شد
لعلی از کان مروت بر نیامد سال‌هاست تابش خورشید و سعی ابر و باران را چه شد
(غ ۱۶۹/۲-۴)

در ابیات بعدی حافظ مانند انسانی که از غم تنهایی به تنگ آمده، دریغ و حسرت خود را با طنینی گریه‌آلود منعکس کرده است و احساس نوستالژیکی خود را از به پایان رسیدن مهربانی‌های گذشته، نبودن ذوق مستی و خالی شدن دیارش از محبت نشان می‌دهد. این غزل از حافظ آن‌چنان سوز و گدازی دارد که هرگاه خواننده‌ای در هنگام ناراحتی از جدایی دوستان آن را بخواند، یاد و خاطره‌ی دوستی‌های گذشته مانند آتشی که از کاروان بر جای مانده ولی از خود کاروان خبری نیست، وجودش را به آتش می‌کشد:

شهر یاران بود و خاک مهربانان این دیار مهربانی کی سرآمد شهریاران را چه شد
گوی توفیق و کرامت در میان افکنده‌اند کس به میدان در نمی‌آید سواران را چه شد

صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست/ عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد
زهره سازی خوش نمی سازد مگر عودش بسوخت/ کس ندارد ذوق مستی میگساران را چه شد

(همان/ ۵-۸)

ملاحظه می شود که حافظ در این غزل پر سوز و گداز، پنج بار واژه ی «کس» را به کار برده و با این کار فضای نوستالژیکی شعر را گسترده تر کرده است. وی در ادامه نشان می دهد که هیچ فردی را نمی یابد که به ندهای انسانی او پاسخ دهد، از این رو خود را تنها می بیند، این امر بر ناراحتی و غم غربت او می افزاید و در ستوه تنهایی خویش این گونه ناله سر می دهد. او در پایان این امر را ناشی از راز الهی دانسته و با آوردن یک جمله ی استفهام انکاری می گوید:

حافظ اسرار الهی کس نمی داند خموش از که می پرسی که دور روزگاران را چه شد

(همان/ ۹)

نوستالژی خاطرات گذشته

غزل دیگر حافظ که در آن نوستالژی وجود دارد، غزلی است که همه ی ابیات آن با واژه های «یاد باد آن که» شروع می شود و ردیف آن واژه ی «بود» است. این دو عامل فضای غم- انگیزی به شعر می دهد و دوران گذشته را به عنوان خاطره برای شاعر ترسیم می کند. واژه- ی «یاد باد» تداعی کننده ی خاطرات است و از همین جا شعر، رنگ و بوی نوستالژی به خود

می‌گیرد. داشتن خاطره برای هر فردی طبیعی است؛ اما وقتی یادآوری خاطره برای شخص به حدی برسد که او را نسبت به واقعیات موجود بدبین کند، شخص احساس نوستالژی و دلتنگی می‌کند که این حالت را در روان‌شناسی تراکم خاطره (recollection) می‌گویند. حوادث برجسته‌ی خاطره‌سازی که در زندگی ادیبان پیش می‌آمده، به شکل بارزی در آثار آن‌ها منعکس شده، این مسأله در شعر حافظ نیز انعکاس یافته و منجر به ایجاد حس دلتنگی در وی شده است. حافظ غزل زیر را در وصف شاه شجاع یا خطاب به معشوق سروده است. او در این غزل خاطرات خود را با معشوق و ایامی را که معشوق به وی عنایتی داشته، بیان می‌کند. وی هم‌چنین نقش عشق معشوق را که بر رخسارش نمایان بوده است، هرگز فراموش نمی‌کند :

یاد باد آن که نهانت نظری با ما بود رقم مهر تو بر چهره‌ی ما پیدا بود

یاد باد آن که چو چشم‌ت به عتابم می‌کشت معجز عیسویت در لب شکرخا بود

(غ ۲۰۴/۱-۲)

وی در ادامه خاطراتش با معشوق را یکی یکی توصیف و در هر بیت به نوعی از آن یاد می‌کند؛ گاهی مجلس شرابی را که با او داشته است، توصیف می‌کند.

یاد باد آن که صبحی زده در مجلس انس جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود

(همان/۳)

گاهی، زمانی را به یاد می‌آورد که دلش در آتش عشق معشوق پروانه‌سان و بی‌پروا، پرواز می‌کرده و در مجلسی که با معشوق داشته و در محفل طرب انگیز نیک‌خویان، لبخند باده و جام را مشاهده می‌کرده و با لبخند جام حکایت‌های زیادی با لب معشوق داشته است.

یاد باد آن که رخت شمع طرب می‌افروخت وین دل سوخته پروانه‌ی نا پروا بود
یاد باد آن که در آن بزمگه خلق و ادب آن که او خنده‌ی مستانه زدی صهبا بود
یاد باد آن که چو یاقوت قدح خنده زدی در میان من و لعل تو حکایت‌ها بود
(همان/۴-۶)

در ادامه به توصیف معشوق و خاطرات خود با او ادامه می‌دهد؛ از زیبایی او در هنگام سفر، از روزهایی که در میکده‌ی معرفت، بی‌خبر از تعلقات دنیوی مقیم و به باده و نشاط معنوی مشغول بوده است، از این که شعر و غزل خود را به یاری معشوق و انتقاد او، تصحیح و به سخنان بکر و بدیع تبدیل می‌کرده و به رشته‌ی نظم می‌کشیده است، یاد می‌کند. حافظ در تمام ابیات این غزل خاطراتی را توصیف می‌کند که گویی هر انسانی در این خاطرات و احساسات نوستالژیکی، خود را با او همراه می‌داند.

یاد باد آن که نگارم چو کمر بر بستی در رکابش مه نو پیک جهان پیما بود
یاد باد آن که خرابات نشین بودم و مست و آن چه در مسجدم امروز کم است، آن جا بود
یاد باد آن که به اصلاح شما می‌شد راست نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود
(همان/۷-۹)

حافظ در یکی دیگر از غزل‌های خود، غم جدایی از دوستان را همراه با بیانی برخاسته از اعماق جان به تصویر کشیده و از روزگار وصال دوستان و خاطرات خوشی که با آن‌ها داشته است، یاد می‌کند.

روز وصل دوستداران یاد باد یاد باد آن روزگاران یاد باد

(غ ۱/۱۰۳)

وی در ادامه ایامی را که با دوستان به شادی و عشرت سپری می‌کرده و آوای بلند نوازش می‌گساران را که به شادی دوستان می‌نوشتند، یاد می‌کند و چون این اوقات خوش را از دست رفته می‌بیند، هجران از دوستان یکدل را برای خود زهرآگین می‌داند و با آوردن ردیف «یاد باد» خاطرات شیرین خود را از آن زمان همراه با فضایی پر از احساسات و عواطف برای خوانندگان تداعی می‌کند.

کامم از تلخی غم چون زهر گشت بانگ نوش شاد خواران یاد باد

(همان/۲)

شاعر در تمام ابیات این غزل، با استفاده از نغمه‌ی حروف و واج‌آرایی در حرف «الف» به ویژه در ردیف معنای افسوس، ناله و فریاد را به خوانندگان القا می‌کند و بر این عقیده است که هر چند دوستان او را فراموش کرده باشند، او رسم دوستی را بر آن می‌داند که دوستان را هرگز از یاد نبرد.

گرچه یاران فارغند از یاد من از من ایشان را هزاران یاد باد

(همان/۳)

در بیت بعدی حافظ با این که در زنجیر صحبت ناکسان و عذاب جدایی گرفتار آمده است، مساعی و مجاهدت‌های نیک یارانی را که حق دوستی را ادا می‌کردند و او را تنها نمی‌گذاشتند، فراموش نمی‌کند:

مبتلا گشتم در این بند بلا کوشش آن حق‌گزاران یاد باد

(همان/۴)

چنان که می‌بینید ارتباط عمودی و معنوی در تمام این غزل‌ها و هم‌چنین در این غزل به خوبی رعایت شده است. این نکته نشان می‌دهد که شاعر برای به تصویر کشیدن نوستالژی و غم خود این ارتباط را حفظ کرده است. در پایان با استفاده از آرایه‌ی جناس بین دو واژه‌ی «رود»، در کنار گریه‌های زیادی که در فراق یاران دارد، از رودخانه‌ی زاینده رود اصفهان نیز یاد می‌کند و با تکرار حرف «ر» در این بیت ریزش اشک فراوان را به ذهن خوانندگان القا می‌کند.

گرچه صد رود است در چشمم مدام زنده رود باغ کاران یاد باد

(همان/۵)

در بیت پایانی این غزل با جدایی از دوستان یکدل، دیگر کسی را محرم اسرارش نمی‌بیند که راز خود را با آنان در میان بگذارد و این همان درون پر جوش و خروش شاعر است که اکنون با انبوهی از خاطره و طرح ذهنی نیرومندترین احساس از حال دل‌گرفتگی و غم را در خواننده به وجود می‌آورد:

راز حافظ بعد از این ناگفته ماند ای دریغا راز داران یاد باد

(همان/۶)

نوستالژی از دست دادن اعضای خانواده:

یکی از عوامل ایجاد کننده نوستالژی، از دست دادن اعضای خانواده یا عزیزی است که باعث مرثیه و گریه می‌شود. این نوستالژی در شعر تعدادی از شاعران کلاسیک مانند خاقانی به اوج خود رسیده است. وی پیش از حافظ در قصیده‌ی «ترنم المصاب» غم از دست دادن فرزندش، امیر رشید الدین، را این چنین با آه و ناله‌ی آتشین بیان می‌کند

صبح‌گاهی سر خوناب جگر بگشایید ژاله‌ی صبحدم از نرگس تر بگشایید

(خاقانی، ق ۱/۱۲)

حافظ نیز در غزل معروفش با مطلع:

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد باد غیرت به صدش خار پریشان دل کرد

(غ ۱/۱۳۴)

نوستالژی و غم از دست دادن فرزند را با سوز و گداز خاصی به تصویر می‌کشد. این شاعر بزرگ با آن روح والا و عرفانی خود که معتقد است در مقابل پیش‌آمدها و سرنوشت باید تسلیم بود، آن‌چنان تحت تأثیر این واقعه قرار می‌گیرد که نمی‌تواند ناراحتی خود را پنهان کند و با آوردن کلماتی چون «خون دل، پریشان دل، سیل فنا، قره العین، نم چشم، آه و فریاد، لحد و بازی ایام» فضای غم‌انگیزی به شعر داده و خوانندگان را با خود در این مصیبت همراه کرده است. «این بیت، استعاری است و حافظ از حال خود سخن می‌گوید، بلبل خود حافظ، گل فرزند او و باد غیرت، غیرت الهی است» (خرم‌شاهی، ۱۳۸۳: ۵۵۱). در بیت دوم، خود را با بیانی استعاری مانند طوطی دانسته که به امید شکری (فرزند) دلخوش بوده و مرگ، آرزوی او را باطل کرده است.

طوطیی را به امید شکری دل خوش بود ناگهش سیل فنا نقش امل باطل کرد

(غ/۱۳۴/۲)

این دو بیت مقدمه‌ای است که حافظ به صورت استعاری به مرثیه‌ی فرزند خود می‌پردازد. بعد از آن با آوردن واژه‌هایی چون «قره العین و میوه‌ی دل» ناراحتی خود را به اوج می‌رساند و از این‌که به راحتی فرزندش، نور چشمش، را از دست داده است، آه و ناله‌های سوزناک سر می‌دهد.

قره العین من آن میوه‌ی دل یادش باد که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد

(همان/۳)

در ادامه، حافظ از ساربان می‌خواهد که در این غم بزرگ او را یاری کند و آن قدر گریه می‌کند که معتقد است آسمان از روی حسادت، با اشک چشم او کهگل خانه‌ی شادی خود را ساخته است.

ساروان بار من افتاد خدا را مددی که امید کرمم همراه این محمل کرد
روی خاکی و نم چشم مرا خوار مدار چرخ فیروزه، طرب‌خانه از این کهگل کرد

(همان/۴-۵)

در پایان، شاعر این غم و مصیبت بزرگ را به روزگار و چرخ بیدادگر و حسود که باعث مرگ فرزند نازنین و زیبای او شده است، نسبت می‌دهد و نوستالژی و غم را در این بیت با آه و ناله همراه می‌سازد. او با پرسشی که در بیت پایانی با آرایه‌ی «التفات از مخاطب به متکلم» مطرح می‌کند، از غفلتی که در اثر بازی روزگار نسبت به فرزندش کرده و فرصت را از دست داده است، بسیار ناراحت می‌شود.

آه و فریاد که از چشم حسود مه چرخ در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد
نزدی شاهرخ و فوت شد امکان حافظ چه کنم بازی ایام مرا غافل کرد

(همان/۶-۷)

نتیجه

نوستالژی فرایندی است که روان‌شناسان آن را با حسرت مترادف می‌دانند و آن احساسی عمومی است که به طور طبیعی و ناخودآگاه در فرد ایجاد می‌شود. هنگامی که انسان خاطرات خود را مرور می‌کند، علاقه‌مند به نوشتن این خاطرات به صورت حسرت‌آمیز و سوزناک است. این فرایند در شعر عارفان جوامع مختلف وجود دارد و در شعر حافظ شیرازی نیز جایگاه خاصی دارد. نمونه‌های برجسته‌ای از نوستالژی که پیوندی با خاطرات وی دارد و هم‌چنین دوری از وطن اصلی و جایگاه ازلی که نوستالژی غم غربت است، در دیوان شعر وی انعکاس یافته است. وطن از دیدگاه عارفان به ویژه حافظ، عبارت از نیستان ازلی، فردوس برین و مکان قرب الهی است که از آن‌ها جدا مانده و شاعر در آرزوی آن است که روزی از قفس دنیا آزاد شود و به مبدأ اصلی خویش که برای رسیدن به آن‌جا همیشه در تب و تاب، غمگین، ناراحت و نا آرام است، برسد.

کتاب‌نامه

- ۱- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.
- ۲- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۰)، در سایه‌ی آفتاب، تهران: سخن.
- ۳- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۶۶)، دیوان، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ چهارم، تهران: صفی‌علیشاه.
- ۴- حق‌شناس، علی محمد (۱۳۸۵)، فرهنگ معاصر هزاره (انگلیسی به فارسی)، تهران: فرهنگ معاصر.
- ۵- خاقانی شروانی، افضل‌الدین (۱۳۶۳)، گزیده‌ی اشعار، به کوشش سید ضیا‌الدین سجادی، چاپ سوم، تهران: سپهر.
- ۶- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۳)، حافظ‌نامه، چاپ هشتم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۷- دستغیب، عبد‌العلی (۱۳۷۳)، نگاهی به مهدی‌اخوان ثالث، تهران: مروارید.
- ۸- سید حسینی، رضا (۱۳۶۶)، مکتب‌های ادبی، تهران: نیل.
- ۹- شاملو، سعید (۱۳۷۵)، آسیب‌شناسی روانی، چاپ ششم، تهران: رشد.

۱۰- غزالی، احمد (۱۳۸۵)، *السوانح فی العشق*، به کوشش ایرج افشار، چاپ سوم، تهران: منوچهری.

۱۱- فرهنگ لاروس، (۱۹۸۹-۱۹۸۷م)، فرانسه به فرانسه، پاریس.

۱۲- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۳)، *مثنوی معنوی*، به کوشش توفیق سبحانی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۱۳- میبدی، احمد بن محمد (۱۳۷۶)، *برگزیده‌ی کشف الاسرار*، به کوشش محمد مهدی رکنی یزدی، چاپ سوم، تهران: سمت.

۱۴- نفیسی، سعید (۱۳۷۱)، *فرهنگ فرانسه - فارسی*، تهران: صفی علিশاه.

مقالات:

۱- سه‌یر، رابرت و میشل لووی (۱۳۸۳)، «رمانتیسم و تفکر اجتماعی»، ارغنون، سال، شماره-

ی ۳، ص